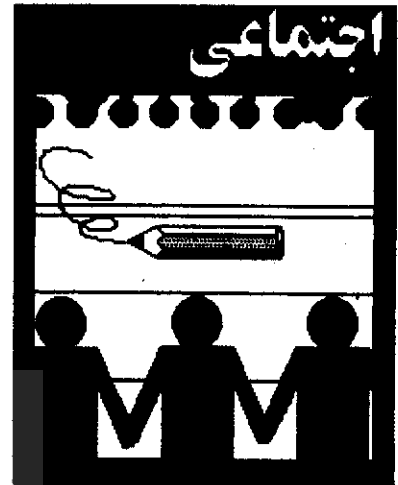


کهنسالان را باید دور انداخت؟



بعد از ظهر روز جمعه بیست و ششم آبان سال جاری یک فیلم سینمایی از شبکه اول تلویزیون پخش شد که محصول آمریکا بود و نقش نخست آن را دیت دیویس، هنرپیشه مطرح چند دهه اخیر هالیوود بازی می‌کرد.

خانم بت دیویس در این فیلم زن ۷۳ ساله‌ای شده بود که پس از یک بحران روحی و انتقال به بیمارستان، محکوم می‌شود که تحت قیمومیت یکی از پسرانش قرار گیرد و سرپرستی اموال او نیز بر عهده کارگزار یک بانک (به عنوان عامل سرمایه‌گذاری) گذاشته می‌شود.

خانم ۷۳ ساله مزبور را به یک بیمارستان [آسایشگاه] سالمندان می‌برند، اما او که تدریجاً هوش و حواس خود را باز می‌یابد، با کمک نوه‌اش که دختر دانشجویی است علیه شرایط تحمیل شده بر زندگی‌اش قیام می‌کند و موفق می‌شود از همان دادگاهی که رأی قبلی را صادر کرده بود حکم سلامت عقل خود، و نیز اختیارداری اموال خویش را بگیرد و به جای اقامت در آسایشگاه سالمندان، شیوه زندگی دلخواهی را انتخاب کند.

قبل از ظهر روز پنجشنبه بیست و پنجم آبان سال جاری خانم «ن» با چشمی‌گریبان و دلی‌پس از نگرانی مادرش را از آسایشگاه سالمندان دولتی بیرون آورد. او تصمیم گرفته بود حتی به بهای متلاشی شدن بنیان زندگی زناشویی هم که شده، نگذارد مادرش باقیمانده زندگی خود را در میان کثافت خود و بی‌تفاوتی مسئولان آسایشگاه سالمندان... بگذراند.

بنابراین یک روز بعد، وقتی فیلم سینمایی مورد

اشاره از تلویزیون پخش می‌شد حداقل یک نفر در این کشور بود که حق داشت بین شرایط خود و خانواده‌اش با زندگی خانم بت دیویس و خانواده‌اش، قیاسی از نوع قیاس‌های مع الفارق داشته باشد.

چه کسی می‌توانست در آن روزهای بحرانی به خانم «ن» بمقبولاند آن فیلم هالیوودی سرشار از خوشبینی، و برخوردار از کوششی خستگی‌ناپذیر برای فشنک نمایاندن واقعیات تلخ، نمی‌تواند نمایانگر واقعیت حاکم بر زندگی کهنسالان آمریکا و دیگر جوامع صنعتی باشد؟

افراد واقع‌بین می‌توانستند با توجه به مفهوم مخالف ماجرا و شخصیت‌های فیلم به برداشتی راستین از وضع کهنسالان در جوامع پیشرفته دست یابند:

- پهرمان این فیلم زنی نسبتاً ثروتمند بود.

- اتکا به نفسی از آن نوع که آمریکاییان به داشتن آن زیاده از حد تظاهر می‌کنند، داشت.

- نوه‌های دلسوز، و وکیلی علاقمند از او حمایت می‌کردند.

- ... و عوامل مثبت دیگری که در مجموع کنار هم قرار گرفتند و او را به موفقیت رساندند.

مفهوم مخالفت داستان آن فیلم این است که در همان جامعه آمریکا، کهنسالانی که از یک یا چند عامل از این مجموعه عوامل محرومند، روزگاری دشوار، و حتی نکبت‌بار دارند. کما این که در همان فیلم نمونه‌هایی از آن را دیدیم.

و این وضع، فقط خاص کهنسالان آمریکا نیست. کهنسالی و مشکلات آن که زائیده تمدن صنعتی است، در تمامی جوامع پیشرفته روزگار پیری را به صورت بدترین بخش زندگی یک انسان در آورده است. و همین روزگار تیره و توأم با ادبار است که سالها پیش خانم سیمون دوبوار نویسنده پرآوازه فرانسه را به نوشتن اثری دو جلدی با عنوان «کهنسالی» تشویق کرد.

نگاه خانم دوبوار به پدیده کهنسالی گرچه ژرف، جهانشمول و واقع‌گرایانه است، اما نمی‌تواند در برگیرنده مسائل و مشکلات نوظهور برای کهنسالان جوامعی سنتی، مانند جامعه ما باشد. اما در اثر او یک وجه مشترک برای پیران سراسر جهان می‌توان سراغ گرفت:

بشریت هرچه بیشتر صنعتی و فرایشرفته می‌شود، به همان نسبت از توجه خود به احوال کهنسالان می‌کاهد. از این وجه اشتراک که بگذریم، نمی‌توان هیچ الگوی خارجی را مبنای مطالعه در احوال کهنسالان ایرانی، وضع کنونی ایشان، و آینده‌ای که در انتظارشان

است (در واقع در انتظار خودماست) قرار داد و براساس آن کتاب نوشت، یا سریال تلویزیونی ساخت!

سرگذشت خانم «ر»

خانم «ر» یک دبیرخانه‌داری بازنشسته است. اینک که هفتاد و یک سال دارد دچار نسیان نسبی است. نمی‌تواند بخاطر بیاورد در سی سال خدمت فرهنگی خود چند شاگرد داشته، و از میان آنها چند نفر زبانی برجسته، هنرمند و موفق شده‌اند. اما هنوز می‌تواند با دستان لرزان خویش بر تکه‌ای پارچه نقشی زیبا بدوزد، از حافظه‌اش باری جوید و دستور تهیه یک شیرینی، یا پخت یک خدای لذیذ را بدهد، و یا حتی طرح لازم برای دوخت یک لباس زیبا را تهیه کند.

شوی خانم «ر» در گذشته است و او اینک در این دنیا فقط دو دختر، دو داماد، چند نوه و ماهی پانزده هزار تومان حقوق بازنشستگی دارد.

خانم «ر» پس از مرگ شوی و شریک زندگی‌اش چهار وضع روحی شکننده‌ای شد. مغموم بود، ساعتها در گوشه‌ای می‌نشست و افسرده به نقطه‌ای خیره می‌شد. زندگی او با حقوق بازنشستگی تأمین نمی‌شد و دامادها و دخترها هم که خود دبیر دبیرستان و کارمند دولت هستند نمی‌توانستند هم اجاره‌خانه او را تأمین کنند و هم برایش پرستار بگیرند. پس ناگزیر قرار گذاشتند هر کدام به نوبت از «مادر» در خانه خودشان پذیرایی کنند.

«مادر» در ساعتهای از شبانه‌روز دچار افسردگی شدید و این اواخر گاهی فراموشی می‌شد و اعمالی انجام می‌داد که خطر آفرین بود. این شرایط اینجاب می‌کرد که کسی مراقب وی باشد، اما حقوق دخترها و دامادها امکان استخدام یک مراقب نیمه‌وقت را هم نمی‌داد.

دامادها رفته رفته کم حوصله می‌شدند: نخست اعتراض‌های ملامت... و سپس غرغر زدن‌های پایان‌ناپذیر... و سرانجام دعوای بی‌وقفه جزئی از زندگی این دو خانواده شد؛ اشک دخترها، به سوره آمدگی دامادها و سرگشتگی بچه‌هایشان را که در میانه دعوای رنج می‌کشیدند و دچار افت تحصیلی می‌شدند نیز باید بر مجموعه گرفتاریهای دیگر افزود.

در این میانه کسی را نمی‌شد سرزنش کرد. دامادها و دخترها باید با جان‌کندن زندگی خود و فرزندانشان را تأمین کنند. شوربختی مادر پیر چاشنی تلخ زندگی ایشان شده بود.

به این اندیشه افتادند که مادر را به خانه سالمندان سپارند. با خوش خیالی گمان می‌کردند اگر هر کدامشان با فشار بر زندگی خویش مبلغی ماهانه بپردازند، با احتساب حقوق «مادر» می‌توان او را در یک خانه سالمندان خصوصی ساکن کرد.

و البته این خوش خیالی خیلی زود

از ذهنشان

زدوده شد.

زیرا که میان هزینه

خانه سالمندان

خصوصی با درآمد

ایشان همان فاصله

زرفی وجود دارد

که اکنون بین

درآمد

حقوق بگیران

و

سرمایه داران

شما زندگی زناشویی
من و خواهرم را

او روز پنجشنبه
بیست و پنجم آبان (مادر) را
به خانه آورد و خیره در چشم
شوهرش نگریست. شوهر که اندوه
همسرش را درک می‌کرد تن به تسلیم داد و
نگاهش را دزدید.

بدین ترتیب عصر روز جمعه ۲۶ آبان وقتی خانم
بت دیویس بر صحنه تلویزیون عاقبت به خیر شدن یک
بساتوی مسن آمریکایی را به شیوه داستان‌پردازی و
فیلمسازی آمریکایی به نمایش می‌گذاشت، خانم «ن»
می‌توانست بپوشاند نزنند؟

چند روز بعد، در اوائل آذرماه بخش سریالی
از شبکه دوی تلویزیون آغاز شد با نام «خانه
دوره»

چه اقدام نیکویی!

در این سریال سرگذشت دو خانم مسن به نمایش
گذاشته شده که یکی چند پسر و دختر و داماد و عروس
دارد و در خانه شوهر مرحومش، همراه با پسر بزرگ
خویش و همسر او زندگی می‌کند، و دیگری روزگار را
در کنار دختر و داماد مهربانش می‌گذراند.

تا زمان تهیه این گزارش عاقبت این دو خانم مسن بر
ما معلوم نشده، چرا که سریال هنوز تمام نشده و لذا ما
نمی‌دانیم آن بانوی اول که با بی‌مهری پسران- دختران-

دامادها و عروس‌ها مواجه شده، مثل خانم بت دیویس
عاقبت به خیر می‌شود یا نه؟، و اگر عاقبت به خیر
می‌شود، به سبک خانم بت دیویس می‌شود، یا کمی به
سبک ایرانی!

کهنسالی و توجیه اقتصادی!

در کتاب خانم سیمون دیویس باورهای جوامع
بدوی و مدرن نسبت به پدیده کهنسالی از روزگاران
باستان تا زمان حاضر با نگاهی ژرف مورد ارزیابی قرار
گرفته است.

جوامعی بوده‌اند- و هستند- که پیران را سربار و
مصرف کننده می‌دانسته‌اند که تهیه آذوقه و نیازهای
ایشان خانواده و یا قبیله را در تنگنا قرار می‌دهد. این
جوامع راه‌حلهایی متفاوت برای رها شدن از «دان
خورهای اضافی»، «افراد سربار»، «آدم‌هایی که
نمی‌توانند صید کنند»، «و نیروی غیرمولد» داشته‌اند.

به عنوان نمونه: برخی قبایل پیران را از کوه پرت
می‌کرده‌اند و می‌کشند، و برخی قبایل پیران را با مقدار
معینی غذا در منطقه‌ای دور، یا بر فراز کوهی به حال خود
رها می‌کرده‌اند.

اینکه، بشریت فراموش می‌رود که همان
راه‌حل‌ها را برگزیند که اجداد بدوی او یافته بودند:

... در فرانسه برای رسیدن به حداکثر حقوق
بازنشستگی باید سالهای طولانی تری را شاغل بود.

از پاشیدگی نجات دادید.

خانه سالمندان یا «تیمارستان»؟

خانم «ن» مادرش را همراه با توصیه‌نامه به خانه
سالمندان برد. در آنجا قرار گذاشته شد که اصل حقوق
مادر به عنوان هزینه به این خانه پرداخت شود و اگر خانم
«ر» دچار بیماری شد و نیاز به پزشک و دارو پیدا کرد،
هزینه‌ها بر عهده خانواده‌اش باشد!

-قبول!

خانم «ن» با چشمی اشک‌آلود و بغضی گره خورده
در گلو، مادر را ترک کرد. هفته بعد که به دیدن او رفت،
و وی را در میان عده‌ای زن هم سن و سال خویش دید
خوشحال شد. اما پرستاران و مراقبان آسایشگاه با نق
زدن‌هایشان شادکامی موقت او را به تلخکامی تبدیل
کردند.

خانم «ر» برخی اوقات دچار فراموشی و افسردگی
می‌شد و موقتاً از انجام کارهای خویش غافل می‌ماند. با
آن که سایر خانم‌های مسن به او کمک می‌کردند و
نمی‌گذاشتند مزاحمتی برای پرستاران بوجود آورد، اما
از دیدگاه این پرستاران آموزش ناپدیده و کم حوصله و
فاقد انگیزه، خانم «ر» موجود مزاحمت‌آفرین و غیرقابل
تحملی بود که می‌باید به بخش ویژه انتقال یابد. و انتقال
هم یافت.

روز جمعه ۱۹ آبان که خانم «ن» برای دیدن مادرش
به آسایشگاه سالمندان رفت، وی را در بخش ویژه (که
تیمارستانی است در یک خانه سالمندان) دید. او را دید
که بدون کفش، با موهای آشفته و خیره شده بر خلاء،
میان مثنی بانوی مسن عقل‌باخته که وجه اشتراکشان
مگس‌ها و کتافتی است که ایشان را احاطه کرده، راه
می‌رود.

خانم «ن» تصمیم گرفت حتی به بهای آسیب دیدن
زندگی زناشویی، و لطمه وارد آمدن به فرزندانش هم
شده، مادرش را از آن مزبله بیرون آورد.

موجود است.

ناگزیر با سرکوب آمال و امیال و عواطف خویش
دست‌تما به سوی خانه‌های سالمندان خیریه و دولتی
دراز کردند اما با حیرت دریافتند برای مادرشان، این
بانوی فرهنگی، در این گونه خانه‌های سالمندان نیز جانی
وجود ندارد. ظرفیت این خانه‌ها پر است و شرط پذیرش
در آنها داشتن یک معرف گردن کلفت و صاحب نفوذ!

حسب اتفاق، آقای «ج» که پدر یکی از شاگردان
خانم «ن» است. (آن یکی دختر خانم «ر» که در
دبیرستانها تدریس می‌کند) از مشکل این دو خانواده
آگاه شد. کوشید ترتیب پذیرش خانم «ر» را در
آسایشگاه سالمندان کهریزک یا یک آسایشگاه خیریه
دیگر بدهد. ولی چون گردش به اندازه کافی کلفت نبود
موفق نشد. اما روزی که داشت سرگذشت خانم «ر» را
برای عده‌ای از همکارانش واگو می‌کرد آقای «ج» یکی
از همکاران گفت:

- شاید خانم من که در سازمان بهزیستی آشنایانی دارد
بتواند کاری انجام دهد.

و این کار انجام شد.

وقتی توصیه‌نامه پذیرش خانم «ر» در یک
آسایشگاه سالمندان دولتی به دست دخترش (خانم
«ن») رسید گوئی گنج‌نامه‌ای را به او بخشیده‌اند. او حتی
نتوانست از گفتن این جمله به آقای «ج» خودداری کند:

انگلیستان، آلمان، ایتالیا، پرتغال و اسپانیا نیز سن بازنشستگی را افزایش داده‌اند یا در صدد افزایش دادن آن هستند... (۱)

روزی نیست که خبری راجع به نگرانی دولتهای غربی از افزایش جمعیت سالمندان و هزینه نگهداری ایشان و لزوم یافتن راه‌حل‌های تازه در این باره چاپ نشود:

جمعیت صد ساله‌های جهان در ۳۵ سال گذشته ۲۶ برابر شده است و ۳۵ سال دیگر تا پنجاه برابر عده امروز افزایش خواهند یافت... در مورد آمریکا، این کشور در سال ۱۹۶۰ تنها سه هزار صد ساله و پیرتر از آن داشت و امسال این رقم به ۵۲ هزار تن رسیده است و طبق برآورد جمعیت‌شناسان، آمریکا در سال ۲۰۳۰ دارای ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار صد ساله و بالاتر خواهد بود. در حال حاضر بر

در روستاها، شهرهای کم جمعیت و حتی شهرهای بزرگی که فرهنگ ملی در مقابل عادات و رسوم مهاجم واپس ننشسته کهنسالان هنوز عزیزند. نه تنها در خانه و فامیل خویش گرامیند، که جامعه نیز حرمت آنها را پاس می‌دارد.

کهنسالان در فرهنگ ایرانی همواره برکت جامعه، خرد جامعه و عقل پخته جامعه تلقی می‌شده‌اند.

این حرمت‌گذاری چندان ریشه و استحکام داشته که حتی رعایت احوال سفیهان کهنسال نیز فریضه محسوب می‌شده است.

اما دریغ‌که در تهران می‌شنویم که یک نویسنده، مترجم و حقوقدان در کهنسالی در یک آسایشگاه سالمندان خیریه در گسمناسی و عسرت درگذشته است. (۳)

برای ۵ میلیون جمعیت کهنسال کشور فقط ۶۳ آسایشگاه سالمندان داریم

سر درمان رایگان سالخورده‌گان میان دوقوه مجریه و مقننه آمریکا مشاجره وجود دارد که به بسته شدن ادارات دولتی به خاطر عدم تصویب بودجه انجامیده است. (۲)

می‌بینیم که استدلال جوامع مرفه و پیشرفته برای حل مشکل سالمندان به استدلال بدوی جوامع ما قبل تاریخ نزدیک، و نزدیک‌تر می‌شود.

در اجتماعات و کشورهایی که اعداد و ارقام حرف آخر را می‌زنند به پدیده کهنسالی فقط از ابعاد اقتصادی نگریسته می‌شود: اگر نگهداری از کهنسالان توجه اقتصادی داشت (حق بیمه، بهره حاصل از آن و...) می‌توان از ایشان مراقبت کرد. اما اگر نداشت، باید در صدد جستجوی راهی برای رهائی از سنگینی وجود پدربزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها برآمد.

جوامعی این گونه می‌اندیشند که از روزگاران کهن بیشتر تابع حسابگری بوده‌اند تا احساسات بشر دوستانه و رحمت آوردن بر درمندانگان.

اما در ایران چه؟

اگر بتوان تصویری از گذشته بک قوم را از لابه‌لای افسانه‌ها و اسطوره‌های آن ارائه داد، در این صورت می‌توان گفت کهنسالان در جامعه ما همواره از جایگاهی ویژه برخوردار بوده‌اند.

از میان اسطوره‌ها و افسانه‌های ملی ما موارد بی‌شماری قابل استخراج است که نشان‌دهنده جایگاه والای کهنسالان ایرانی در میان خانواده، قبیله، قوم و جامعه بوده است. کهنسالان حتی در بسیاری موارد از قداست خاصی برخوردار بوده‌اند، و هم اکنون نیز در میانه خانواده‌های سنتی و شهرها و روستاهایی که به سنت‌ها احترام می‌گذارند، برخوردارند.

بابا... نه جان... آقا بزرگ... خانم بزرگ...

این واژه‌ها تا همین اواخر بالاترین بار عاطفی کودکان، نوجوانان، جوانان و حتی میانسالان را نسبت به کهنسالان همراه داشت.

خویش‌نکبت روزهای واپسین عمرشان را کاهش دهند؟ چه عده کهنسال داریم که رها شده و محروم از هر حمایتی در خیابانها سرگردانند، یا در بیفوله‌ها روزگار می‌گذرانند؟

در همان جوامع صنعتی که دیدگاه غیرانسانی ایشان را نسبت به پدیده کهنسالی مورد نقد قرار دادیم، به هر تقدیر اکنون مقررات و مؤسساتی وجود دارد که حداقل امکانات را در اختیار کهنسالان رها شده و یا محروم از مراقبت فرزندان خویش بگذارد.

اما در جامعه ما چه؟

طبق آمار رسمی اینکه در مقابل ۵ میلیون کهنسال ایرانی در سراسر کشور ۶۳ مرکز نگهداری سالمندان دایر است: ۲۱ واحد خیریه با قدرت پذیرش ۲۶۵۰ سالمند، ۱۶ واحد خصوصی با امکانات پذیرش ۸۶۲ سالمند و ۱۹ واحد دولتی با توان نگهداری از ۱۲۱۰ سالمند. بر این آمار باید ۷ واحد پذیرش سالمندان متعلق به اقلیت‌های مذهبی با ظرفیت ۲۵۰ نفر را نیز افزود.

با این امکانات اندک عجیب نیست که امثال خانم دره شانس نداشته باشند در یک آسایشگاه سالمندان پذیرفته شوند و حتی به قیمت پرداخت تمام حقوق بازنشستگی خود از حداقل مراقبت‌های عادی برخوردار شوند.

ما بر حسب اتفاق از ماجرای خانم دره آگاه شدیم. خانم دره نمونه منحصر به فرد نیست. امثال او فراوان هستند و در آینده هم بیشتر خواهند شد.

خانم دره بی‌کس و کار نیست، و دخترانش تمامی عاطفه خویش را از دست نداده‌اند. اما بسیاری از کهنسالانی که یا بی‌کس و کارند و یا کس و کار بی‌عاطفه دارند.

آیا جامعه ما هم عاطفه خویش را از دست داده است؟

اگر پاسخ مثبت است پس موضوع را از زاویه خویش‌خواهی مطلق مورد ارزیابی قرار می‌دهیم: ما همه پیر می‌شویم و به نفع خودمان است که همواره بیاد داشته باشیم رفتار امروز ما با کهنسالان تعیین کننده شیوه رفتار فرزندانمان با ما خواهد بود.

در این میان، دولت به دلایل متعدد در برابر کهنسالان وظایفی دارد که باید به نیابت از طرف جامعه انجام دهد. وظیفه دولت است که برای کهنسالان رها شده و بی‌کس و کار سرپناهی (ولو محقر)، و امکانات برخوردار از حداقل مراقبت را فراهم آورد.

مقایسه آمار آسایشگاههای سالمندان دولتی (۱۹ واحد) با آمار آسایشگاههای خیریه (۲۱ واحد) نشان می‌دهد سازمانهای مسئول تا چه حد نسبت به سرنوشت کهنسالان توجه بدل کرده‌اند؟

البته امکاناتی چون طرح شهید رجایی و کمیته امداد امام (ره) را از یاد نبرده‌ایم. ولی آن طرح‌ها و این امکانات نه تکافو کننده نیازهای جمعیت کهنسال کشور است و نه می‌تواند همه کهنسالان نیازمند را پوشش دهد.

کهنسالان می‌توانند مولد باشند

بسیاری از کهنسالان شهرنشین ایرانی بیش از آن که

و نیز دریغ‌که نگاه نویسندگان، فیلمسازان و برنامه‌ریزان ما به کهنسالان هر روز بیش از روز پیش از باورهای مادی گرایانه غرب تأثیر می‌پذیرد.

۵ میلیون ایرانی کهنسال

شرایط اقتصادی کنونی، روند شتاب‌آلوده زندگی ماشینی و شهرنشینی و بسیاری عوارض دیگر، سالمندان ایرانی را با سرعت از متن به حاشیه رانده و می‌رانند.

نسل جوان روز به روز بیشتر در گرداب مشکلات ناگزیر از گذران زندگی «شخصی» خود فرو می‌رود و به همان موازات از توجه و احترام خویش به کهنسالان می‌کاهد.

در شهرهای بزرگ، انسانی که انسانیت خویش را فراموش نکرده باشد و با نگاهی عمیق و نقدانه پیرامون خود را بکاود، صحنه‌هایی ناآرآور از زندگی کهنسالان می‌بیند:

زنانی پیر و مردانی کهنسال را می‌بینی که در لابه‌لای انبوه انسانهای شتاب‌زده و در خویش فرو رفته سرگردانند...

و اگر مجبور باشی شب دیرگاه از محل کارت به خانه بروی، در میانه راه مردان و زنان کهنسالی را می‌بینی که در گوشه‌های کز کرده‌اند و یا بی‌هدف در خیابانها پرسه می‌زنند.

آمارهای رسمی می‌گویند ۵ میلیون ایرانی (۵/۴ درصد جمعیت کشور) را افرادی با سن بالای ۶۰ سال تشکیل می‌دهند.

چه تعداد از این جمعیت مانند خانم بزرگ فرضی سریال دختانه دوره خانه‌ای به ارث برده‌اند اما با بی‌محبتی پسرها، دخترها، دامادها و عروس‌های خویش مواجهند؟

چند مرد یا زن کهنسال فرزندانمان چون خانم «ن» دارند که وجودشان را تحمل کنند و حاضر شوند با ایشان

از ضعف جسمانی رنج ببرند، از احساس یهوده بودن و سربار بودن، حتی مزاحم بودن عذاب می کشند. تلقی ما از شرایط جسمانی سالمندان چنان کلیشه‌ای و عاری از منطق است که هرگز به ذهنمان خطور نمی‌کند که گروهی از افراد کهنسال هم می‌توانند مولد باشند، و ما می‌توانیم از حاصل کار داوطلبانه همین گروه بخشی از هزینه‌های لازم برای مراقبت انسانی از جامعه کهنسالان کشور را فراهم آوریم.

پدربزرگها و مادربزرگهای ما، برخلاف نسل جوان، غالباً هنر و باکار دست‌ی ویژه‌ای را آموخته‌اند و در آن متبحر هستند. بسیاری از مادربزرگها علاوه بر آشپزی، هنرهایی از قبیل پروردی دوزی- زری دوزی- سوزن‌زنی، بافتنی بافی، گوبلن دوزی و... را در حد استادی بلدند. پدربزرگها نیز هنرهایی دارند... مثل حکاکی، خراطی، کار روی چرم، تعمیر ساعت و دیگر لوازم مکاینیکی ظریف، قلمزنی و...

خاتم راه که سرگذشت او را در این گزارش آورديم چرا دچار افسردگی شدیدی، و سپس نسیان‌های گه‌گداری شد. زیرا پس از فوت همسرش و اقامت اجباری و نویسی در خانه دخترانش، خود را موجودی تنها، سربار و بی‌مصرف یافت. دخترها، دامادها و نوه‌ها برای رفتن به محل کار و تحصیل ناگزیر او را در خانه تنها می‌گذاشتند؛ و چه کسی است که نداند تنهایی و کهنسالی مقدمه سقوط در سراسیمگی است.

اگر خانم راه می‌توانست در ساعات طولانی تنهایی خویش در کنار همسالان خود سرگرم کاری باشد، یا حتی به

جوآترها هنری بیاموزد، به این سرنوشت دچار می‌شد؟ در مورد برخورد با مشکلات کهنسالان مانند بسیاری زمینه‌های دیگر ما به تکرار تجربه‌های غریبان اقدام کرده‌ایم بی‌آن‌که در این تقلید، فرهنگ ملی، خصوصیات اخلاقی و باورها و اعتقادات خویش را دخالت بدهیم.

یک کهنسال غربی غالباً انسانی برنامه‌ریزی شده است و بازنشستگی را به مثابه خروج از بازار کار تلقی می‌کند، اما یک ایرانی، خصوصاً پدربزرگها و مادربزرگهای ما چنین نیستند.

بزرگترین آفت برای یک کهنسال ایرانی این باور است که او دیگر موجودی پردر نغور و مزاحم است.

زندگی شهرنشینی معاصر و تبعیت از رفتار غربی‌ها با کهنسالان شهرنشین، ما را به رفتارهای بیرحمانه نادانسته‌ای با این موجودات گرمی واداشته است. با تأسف بسیار باید گفت خیلی از شهرنشینان ما راه حل پدید کهنسالی را در خانه سالمندان خلاصه دیده‌اند، و این در حالی است که خانه سالمندان در ایران یعنی کسب و کار و سودجویی (در مورد خانه‌های سالمندان خصوصی)، و یا برخورد ترسّم آمیز- و در واقع توهمین آمیز- (در مورد خانه‌های خیریه و دولتی) آیا راه حل دیگری وجود ندارد؟

نمی‌توان مثلاً در همین تهران در ۱۰ یا ۱۵ منطقه ۱۰ یا ۱۵ سرای فراغت ایجاد کرد تا کهنسالان خانواده‌های شاغل و گرفتار صبح به آنجا برده شوند، و غروب به میان



کهنسال ایرانی از یهوده و بی‌مصرف بودن رنج می‌کشد... اگر بتوانیم پسته به توانایی جسمانی و قابلیت‌های فردی کهنسالان وسیله اشتغال و سرگرمی ایشان را فراهم کنیم بهترین خدمت را برایشان انجام داده‌ایم.

خانواده خود باز کردند؟

نمی‌توان با صرف هزینه‌ای اندک ضمن راه‌اندازی این سراها، با تهیه وسائل کار ابتدایی برای سالمندانی که هنر یا حرفه‌ای بلدند موجبات سرگرمی و اشتغال آنها را فراهم آورد و حتی سالمندان هنرمند و صنعتگر را مری سالمندان خیرماهر کرد تا همه به کاری سرگرم باشند و خود را «مزاحم»، «سربار»، «زیادی» و «سبب عذاب خانواده» نندارند.

این سراها می‌تواند در زندگی خانواده‌هایی که با مشکل کهنسالان مواجه هستند همان نقشی را ایفا کند که مهدهای کودک اکنون در زندگی زن و شوهرهای شاغل دارند. این سراها را هم دولت می‌تواند ایجاد کند، هم

افراد خیر و جمعیت‌های خیریه، و هم بخش خصوصی مبتکر و خلاق که دنبال سرشارترین سودها در کم زحمت‌ترین مشاغل نیست.

این سراها را می‌توان به محل بروز خلاقیت پخته شده و تکامل یافته عده‌ای از کهنسالان تبدیل کرد و با فروش محصول کار ایشان بخشی از هزینه‌های ایجاد و اداره آنها را جبران کرد.

خانواده‌هایی هستند که با کمال میل حاضرند و توانایی آن را نیز دارند- که در ازای ارائه چنین خدماتی به کهنسالان خود، مبالغی بپردازند.

وجوه حاصل از این برداشتی‌ها و نیز درآمد کسب شده از محل فروش حاصل کار کهنسالان هنرمند و صنعتگر (که گاهی کار آنها از ارزش هنری ویژه‌ای نیز برخوردار است) می‌تواند برای یک سرای فراغت تا آن حد ارزش اقتصادی داشته باشد که بتوان با اتکا به آن گروهی کهنسال تهی دست را هم به رایگان عضو کرد.

چنانکه در سطور بالا آمد، کهنسالی در روستاها و شهرهای کوچک هنوز به صورت یک مفضل آزاردهنده در نیامده، ولی در شهرهای بزرگ ابعاد اقتصادی- اجتماعی و اخلاقی این پدیده هم اینک آزار دهنده شده است.

پیشنهاد ایجاد سراهای فراغت یک راه حل است... بی‌تردید راه‌حل‌های مبتکرانه دیگری نیز می‌تواند از سوی اهل تخصص و صاحبان تجربه در این زمینه پیشنهاد شود.

اگر وضع کهنسالان را با دیدگاهی انسانی و توأم با احساس مسئولیت مورد توجه قرار دهیم شاهد سامان یافتن نابسامانی‌های حاکم بر زندگی ایشان و خانواده‌هایشان خواهیم بود؛ و برای آنکه به چنین ادراکی

انسانی ناظر آئیم باز دیگر جمله‌ای را تکرار می‌کنیم که در سطور قبل هم ذکر شده است:

بیاد داشته باشیم کهنسالی در انتظار همه ماست. رفتاری که ما امروز با کهنسالان داریم سرفشقی است برای فرزندالعنان در روزگاری که ما هم کهنسالان جامعه را تشکیل خواهیم داد.

- ۱- گزارشی هفتنامه اکونومیست که ترجمه آن زیر عنوان «اروپا در مقررات تأمین اجتماعی تجدید نظر می‌کند» در شماره ۵۶ این ماهنامه چاپ شد.
- ۲- روزنامه مشعری، ۲۹ آبان ۷۴.
- ۳- نام این شخص برای رعایت آبروی بازماندگان احتمالی او ذکر نشد، زیرا میسر شد تا در پیام کس و کاری داشته و در آسایشگاه سالمندان درگذشته است یا غیره؟